

# جهت گیری بلشویک ها



ارنست مندل

نشر میلیتانت

[militaant.com](http://militaant.com)

# آرشیو مارکسیست‌ها در اینترنت

تیترا فارسی: جهت‌گیری بلشویک‌ها

تیترا اصلی و مأخذ:

*"The Bolsheviks orientation"*, October 1917;  
Coup d'état or social revolution?, chapter  
5.1992.

مترجم: هوشنگ سپهر (م، آگاه)

Translated Into Persian By [Houshang Sepehr](#)

انتشارات: نشریه در دفاع از مارکسیزم، جلد اول

چاپ اول: ۱۳۷۷

## یک بررسی انتقادی

در مجموع انقلاب اکتبر از یک سو محصول تضادهای عینی اجتماعی‌ای بود که پویایی آن به حالت انفجاری غیر قابل سرکوب رسیده بود که این خود از تغییر توازن نیروها در سطح طبقات و اقشار جامعه نشئت می‌گرفت و از سوی دیگر محصول بلافصل و بی‌چون‌وچرای فعالیت‌ها و دخالت‌های حزب بلشویک بود که مترصد بود این تضادهای اجتماعی را به سود مزدبگیران و پرولتاریای جهانی حل کند.

در پرتو تحولات اخیر در شوروی سابق، امروزه، این پرسش مطرح است که آیا برخی از سیاست‌های اتخاذ شده از سوی حزب بلشویک در فردای کسب قدرت دولتی، فرایند انحطاط بوروکراتیزه شدن نخستین دولت کارگری را تسهیل نکردند؟

به طور مسلم فرایند بوروکراتیزه شدن دولت شوراها که در طی سال‌های دهه ۳۰-۱۹۲۰ رخ داد، نه از سوی حزب بلشویک آغاز شد و نه اصولاً جهت‌گیری‌های حزب عامل آن بودند. پدیده بوروکراتیزه شدن هم خود

در تضادهای عینی جامعه شوروی و اوضاع جهانی حاکم در آن دوران ریشه داشت؛ اما در عین باید پذیرفت که در مقاطع مشخصی از زمان و در موارد خاصی پاره‌ای از تصمیمات و عملکردهای حزب بلشویک و بدنه‌های مختلف رهبری آن بر فرایند بوروکراتیزه شدن دولت شورواها بی‌تأثیر نبودند. از این رو باید اشتباهاتی را که حزب بلشویک مرتکب شد روشن ساخت.

### **ممنوعیت احزاب شورائی**

دولت شورواها با ممنوع کردن احزاب، آن هم در زمانی که مسلم شده بود که رژیم انقلابی فاتح اصلی و بی‌چون‌وچرای جنگ داخلی ۲۰-۱۹۱۸ بود، مرتکب بزرگ‌ترین اشتباه خود شد. با این که تروتسکی، مهم‌ترین عضو حکومت شورواها و حزب بلشویک بعد از لنین، در آن سال‌ها به‌ندرت تصمیمات رهبری را مورد انتقاد قرار می‌داد، اما در این مورد دو رشته ارزیابی صریح ارائه می‌دهد.

وی در سال‌های ۱۹۳۶ می‌نویسد:

«ممنوعیت احزاب مخالف، ممنوعیت جناح‌ها را به دنبال داشت و ممنوعیت جناح‌ها منجر به این شد که هرگونه تفکری برخلاف اندیشه رهبران منع شود. یکتاپرستی حزبی که ساخته و پرداخته پلیس بود به مصونیت بوروکراتیکی انجامید که انواع بی‌بند و باری‌ها و مفسد از آن سرچشمه گرفته است»<sup>۱</sup>.

دو سال بعد، تروتسکی در برنامه انتقالی که آن را برای کنفرانس افتتاحیه بین‌الملل چهارم تدوین کرده بود، به‌صراحت به طرفداری از نظام چندحزبی می‌پردازد:

«دموکراتیزه کردن شوراها بدون قانونی کردن احزاب شورائی غیرممکن است. خود کارگران و دهقانان با رأی آزادانه خود تصریح خواهند کرد چه احزابی را به‌عنوان شورائی تشخیص می‌دهند»<sup>۲</sup>.

---

۱- تروتسکی، انقلابی که به آن خیانت شد، انتشارات فانوس، ص ۱۲۵.

۲- تروتسکی، برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، انتشارات فانوس، ص ۶۳.

کوچک‌ترین تردیدی نیست که در سال ۱۹۲۰ کارگران روسی حزب منشویک را یک حزب شورائی می‌دانستند، چرا که تعداد نمایندگان این حزب در شوراهاى مسکو و خارکف رقم قابل‌ملاحظه‌ای بود. همین مطلب در مورد آنارشیست‌ها هم صدق می‌کرد.

ممنوعیت احزاب شورائی ممنوعیت جناح‌ها در درون خود حزب دولتی را به دنبال داشت. در واقع امر اقدام اخیر خود ادامه منطقی اقدام نخست بود، چرا که یک جناح به‌واقع یک حزب سیاسی بالقوه جدید در حال تولد است. از نظر رهبران حزب بلشویک این اقدامات جملگی اقدامات موقتی‌ای بودند که در رویاروئی با شرایط دشوار خاص آن مقطع زمان اتخاذ شده بودند و قرار بود به‌مجرد بهبود یافتن شرایط عینی این ممنوعیت‌ها برطرف شوند. امروزه باید به این پرسش پاسخ داد که پیامدهای مشخص این اقدامات که در شرایط خاصی اتخاذ شده بودند چه بودند؟

درعین حال پرسش کلی دیگری هم مطرح است و این که پیامدهای بعدی آن نظریه‌هایی که در آن دوران مطرح شدند تا توسط آن‌ها به توجیه این ممنوعیت‌ها پردازند، چه بودند؟ به نظر من در درازمدت توجیهات نظری بعدی به مراتب بیش از خود آن اقدامات عملی به سوسیالیسم صدمه زدند و همچنان صدمه می‌زنند.

## **خطر جانشین‌گرایی**

ممنوعیت احزاب شورائی در نظریه جانشین‌گرایی ریشه دارد. این نظریه برداشت خاصی است نه فقط از نحوه بنای سوسیالیسم بلکه از سوسیالیسم و کمونیسم در کل. تروتسکی همواره این بینش را محکوم می‌کرد (به‌استثنای سال‌های تاریک ۲۱- ۱۹۲۰) و لنین هم بخش عمده‌ای از زندگی‌اش را صرف مبارزه با آن کرد.

طرف‌داران این نظریه معتقدند که رشد آگاهی اکثریت قابل‌ملاحظه‌ای از پرولتاریا به آن میزانی نیست که به او اجازه دهد که بتواند سکان اداره یک کشور را به دست گیرد و بر آن حکومت کند (برحسب اتفاق

سوسیال‌دموکرات‌ها هم در این مورد با آن‌ها هم‌نظرند، منتهی با این تفاوت که سوسیال‌دموکرات‌ها از این هم فراتر می‌روند و پرولتاریا را حتی لایق رهبری اتحادیه‌های کارگری هم نمی‌دانند!). کمی بعد نظریه بدیع دیگر در شوروی سر در آورد که هوادارانش به بی طبقه شدن و انحطاط طبقه کارگر باور داشتند (آن هم به واسطه به اصطلاح سود افزونه امپریالیستی!).

آن‌ها با شروع از نکته فوق به سهولت به این نظریه رسیدند که نه طبقه کارگر، بلکه حزب باید بر جامعه حکومت کند، چرا که طبقه کارگر صلاحیت این مهم را ندارد. بدین ترتیب در ابتدا حزب، بعدها رهبری آن و سرانجام رهبرش، آن هم صرفاً به دلیل مصون از خطا بودنشان، ابزار اصلی تحولات در جامعه و رسیدن به سوسیالیسم می‌شوند. استالین در جمله معروف که می‌گوید «در هر موردی کادرها باید تصمیم بگیرند»، حق کلام را به بهترین وجهی ادا کرد.



حتی اگر پیامدهای بینش جانشین‌گرایی به فجایع و جنایات استالینی هم نینجامد، اما بی‌چون‌وچرا به اشکال دولت‌مدارانه، پدرسالارانه و یا قدرت‌مدارانه منتهی خواهند شد. شاید مذبحخانه تلاش شود که با روش‌های قانونی جلوی این زیاده‌روی‌ها گرفته شوند، مثلاً با گنجاندن تبصره‌هایی از این قبیل که: «حزب (بخوان رهبر حزب) به‌جای طبقه حکومت می‌کند، اما حزب بر طبقه کارگر متکی است، آن را بسیج می‌کند. نسبت به واکنش‌های آن حساس است و در پرتو آن‌ها اشتباهات خود را تصحیح می‌کند».

به‌هرحال هیچ‌یک از این جملات زیبا در اصل این مسئله که این طبقه کارگر نیست که به‌گونه‌ای دموکراتیک تصمیمات را اتخاذ می‌کند و یا این که این طبقه کارگر نیست که حکومت می‌کند بلکه اقلیت اندکی به نام او این وظایف را انجام می‌دهند، کم‌ترین تغییری به وجود نمی‌آورند. در چندین شرایط و در بهترین حالت شوراها از یکی از مؤلفه‌های حیاتی‌اش تهی می‌شوند. البته، در شرایطی که در مبارزه با دشمن

طبقاتی به آنها نیاز باشد از آنها به‌عنوان عناصر مؤثر و مطمئن در نبرد طبقاتی استفاده می‌شود؛ اما آنها دیگر ابزار اعمال قدرت مستقیم پرولتاریا و سایر توده‌های زحمتکش نیستند.

در یک نظام تک حزبی عملکرد دموکراتیک شوراها چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ بدون وجود احزاب واقعی بدیل‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی متفاوت وجود نخواهد داشت، واقعاً شوراها حق انتخاب چه چیزی را خواهند داشت؟

زمانی که تحدید دموکراسی شورائی صیغه اختناقى به خود گیرد، اختناق دیگر تنها به سرکوب بورژوازی بزرگ، متوسط و کوچک بسنده نمی‌کند، بلکه طبقه کارگر را هم آماج حملات خود قرار می‌دهد. به‌جرت می‌توان مدعی شد که شدت میزان اختناق و سرکوب با میزان کمیت پرولتاریا و نیز قدرت هژمونیک اجتماعی‌اش رابطه مستقیم دارد.

## خود - رهائی

مقوله‌های خود - رهائی و خود - سازماندهی پرولتاریا که در نظریه سوسیالیسم مارکس (من جمله در نظریه سازماندهی انقلابی‌اش) جایگاه حیاتی دارند، در تقابل کامل با بینش و جهت‌گیری سیاسی نظریه جانشین‌گرایی قرار دارند. رهائی کارگران تنها توسط خود آن‌ها تحقق‌پذیر است و نه توسط اتحادیه‌های کارگری، احزاب سیاسی، حکومت‌ها و یا دولت‌ها. این درست است که در فرآشد تاریخی تشکلات فوق ابزارهای ضروری به شمار می‌آیند، اما فعالیت‌های آن‌ها هیچ‌گاه جای فعالیت مزد بگیران و سایر اقشار تحت ستم و استثمار را نمی‌تواند بگیرد. هیچ‌گاه نباید به نقش حیاتی خود - آزادسازی و خود - فعالیتی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان جامعه با دیده اغماض نگریست.

کسانی که ریشه بلای بوروکراسی را در ایدئولوژی جانشین‌گرایی می‌بینند، به‌واقع از نقش حیاتی‌ای که منافع مادی و اجتماعی در روند تاریخ القاء می‌کنند شناخت درستی ندارند. به‌واقع این بوروکراسی است

که ایدئولوژی جانشین‌گرایی را به وجود آورد و نه برعکس؛ اما همین که جانشین‌گرایی، این مخلوق بوروکراسی، پا به عرصه حیات گذارد، به نوبه خود روند عینی بوروکراتیزه شدن را تشدید می‌کند.

## **مواضع رزا لوکزامبورگ**

نخستین واکنش رزا لوکزامبورگ در برابر خطری که به اعتقادش انقلاب اکتبر را با آن مواجه می‌دید در جملات زیر که رهبران بلشویک را مخاطب قرار می‌دهد، خلاصه شده است:

«با سایه افکندن اختناق بر حیات سیاسی جامعه، حیات سیاسی شوراهای هم مختنق‌تر خواهد شد. بدون انتخابات عمومی آزاد، بدون آزادی بی‌قیدوشرط مطبوعات و اجتماعات، بدون جدال آزادانه آراء و عقاید زندگی در کلیه نهادهای اجتماعی رو به پژمردگی نهاده و به کالبد

بی‌روح و جانی بدل خواهد شد که بروکراسی تنها عنصر فعال آن خواهد بود».<sup>۲</sup>

باز گفت فوق شرایط و اوضاع اجتماعی روسیه سال ۱۹۱۸ را به‌درستی توصیف نیم کند. در آن ایام هنوز مباحثات حاد و متضاد بر سر مسائل گوناگون سیاسی در جریان بود و سازمان‌های سیاسی بسیاری به طور قانونی و نیمه قانونی فعالیت می‌کردند. رزا که جزوه معروف خود را درون زندان به نگارش درآورده بود، اما به اطلاعات دقیقی در باره شوروی در دسترس نداشت.

با این‌همه وی آینده‌نگری انتقادی تحسین‌آمیزی از روند تکاملی گرایش‌های در درازمدت ارائه می‌دهد، خصوصاً اگر وقایع تاریخی سال‌های ۲۱- ۱۹۲۰ را مدنظر قرار می‌دهیم. بیان این که «بوروکراسی تنها عنصر فعال آن خواهد بود»، آن هم در سال ۱۹۱۸، به بهترین

---

۳- Rosa Luxemburg, *Rosa Luxemburg Speaks*, Pathfinder Press, New

York 1970, P. 391.

وجهی بر قابلیت تیزبینی استثنائی وی در تحلیل انتقادی از مسائل سیاسی دلالت دارد. ما با این نظر رزا هم‌عقیده‌ایم که می‌گوید:

اشتباه اساسی لنین و تروتسکی این است که آن‌ها هم دقیقاً مثل کائوتسکی دموکراسی را در تقابل با دیکتاتوری قرار می‌دهند. البته، کائوتسکی به‌جانب داری از دموکراسی در برابر دیکتاتوری می‌پردازد، آن هم دموکراسی از نوع بورژوائی آن. ... درحالی‌که لنین و تروتسکی به طرفداری از دیکتاتوری [از نوع پرولتری] می‌پردازند ... [طبقه کارگر] برای جلو رفتن باید دموکراسی سوسیالیستی را جایگزین دموکراسی بورژوائی کند، نه آن که اصولاً هرگونه دموکراسی را ریشه‌کن کند.

دموکراسی سوسیالیستی نه آن‌چنان چیزی است که فقط در سرزمین موعود، آن هم پس از آن که شالوده‌اش در دموکراسی سوسیالیستی پی افکنده شده باشد، متولد می‌شود و نه هدیه‌ای است نروزی شایسته آن کسانی که در این فاصله وفاداری خود ره به تنی چند از دیکتاتوری سوسیالیست نشان داده باشند. آغاز دموکراسی سوسیالیستی هم زمان

است با آغاز نابودی طبقاتی و بنای سوسیالیسم، یعنی، از همان لحظه تسخیر قدرت حکومتی توسط احزاب سوسیالیستی در یک کلام، دموکراسی سوسیالیستی به واقع همان دیکتاتوری پرولتری است.

آری دیکتاتوری! این دیکتاتوری اما نه به معنای محو کامل دموکراسی است، بلکه عبارت است از تعمیم دموکراسی به همه جوانب زندگی اجتماعی، گسترش آن به حیطه اقتصادی، یعنی حمله به مناسبات اقتصادی کاملاً جاافتاده بورژوائی، چرا که بدون این مهم تحولات سوسیالیستی سرانجام نخواهد گرفت؛ اما اعمال این دیکتاتوری کار طبقه کارگر است نه کار پیشتاز طبقه که اقلیت کوچکی از آن را تشکیل می‌دهد و به نام طبقه دست به عمل می‌زند. این بدان معنی است که تمام مراحل مختلف این فرآشد باید محصول شرکت فعال توده‌ها باشد،

باید زیر نفوذ مستقیم و تحت کنترل کامل آن‌ها باشد و باید ماحصل آموزش سیاسی فزاینده آن‌ها باشد.<sup>۴</sup>

اما آن جا که رزا در همین مقاله مواضع حزب بلشویک و حکومت شوراهای را در رابطه با مسئله ملی و مسئله ارضی مورد انتقاد قرار می‌دهد، فراست و تیزبینی سیاسی به مراتب کمتری از خود نشان می‌دهد. در هر دو مورد فوق نظریات وی بسیار جزم‌گرایانه‌اند، چرا که با در نظر گرفتن شرایط دوران انتقالی آن سال‌ها وی نه ضرورت‌های سیاسی و نه ملزومات اقتصادی را نه از زاویه کوتاه‌مدت و نه درازمدت به هیچ‌وجه در مدنظر نمی‌گیرد. رزا شعارهای «حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها» و «زمین از آن کسی است که بر روی آن کار می‌کند»، این دو شعار مرکزی بلشویک‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهد و آن‌ها را خرده بورژوائی و فرصت‌طلبانه ارزیابی می‌کند.

---

۴- همان مأخذ قبلی؛ ص ۹۴-۳۹۳. کائوتسکی سرشناس‌ترین نظریه پرداز و رهبر سوسیال دموکراسی آلمان و بین الملل دوم بود. وی بعدها مواضع انقلابی را رها کرد و اصلاح طلب شد.



اگر بلشویک‌ها با خواست حق تعیین سرنوشت ملیت‌هایی که به‌زور سرنیزه تزاریسم در امپراطوری روسیه ادغام شده بودند مخالفت می‌کردند و یا اگر در مقابل آمال اکثریت عظیم دهقانان روسی که شدیداً خواستار تقسیم اراضی بودند می‌ایستادند، بی‌چون‌وچرا قدرت را در همان سال‌های نخست از دست می‌دادند. وقایعی که بعد از سال ۱۹۲۸ در شوروی اتفاق افتاد و رویدادهای سال‌های اخیر صحت بحث فوق را در عمل به‌گونه‌ای اسفناک نشان دادند.

در واقع اگر حزب بلشویک و رهبری‌اش در این زمینه مرتکب اشتباهاتی هم شده باشند - که به‌وضوح سهم لنین و تروتسکی بسیار ناچیز خواهد بود - این اشتباهات بیشتر از زاویه چپ‌روی فرقه‌گرایانه بود تا افراط در فرصت‌طلبی. در این رابطه شاید تیغ حمله را باید به‌سوی خود رزا برگرداند و او را به هم‌نظری با کائوتسکی متهم کرد چرا که در رابطه با مسئله ارضی کائوتسکی همچون رزا، لنین و تروتسکی را به فرصت‌طلبی در برابر دهقانان متهم می‌کرد.

## اتحاد کارگران دهقانان و کمونیسم جنگی

قضاوت در باره اجتناب‌پذیر بودن سیاست مصادره غلات توسط حکومت شوراهای تحت محاصره - سیاست موسوم به کمونیسم جنگی - دست‌کم در فاصله سال‌های ۲۰-۱۹۱۸ امر چندان ساده‌ای نیست؛ اما این نکته مسلم است که اتخاذ سیاست مزبور اتحاد کارگران و دهقانان را که شالوده اصلی حکومت شوراهای بود، شدید دست‌خوش خطر فروپاشی قرارداد<sup>۵</sup>.

در این نکته هم جای کمترین شک و تردیدی نیست که سیاست فوق به کاهش فزاینده نیروهای تولیدی انجامید، خصوصاً تولید مواد غذایی که خطر سقوط کل اقتصاد کشور را به همراه داشت.

---

۵- مجموعه سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی در طی جنگ داخلی ۲۰-۱۹۱۸، کمونیسم جنگی نامیده می‌شود. ویژگی‌های عمده آن عبارت بود از دولتی کردن ابزار تولید و سرمایه‌ها و یک سلسله اقدامات استثنائی و اضطراری نظیر مصادره اجباری مواد غذایی از کشاورزان.

در آن ایام میزان تولیدات کشاورزی افت فاحشی داشتند؛ ارقام کاهش تولید غلات ۳۰٪، تعداد اسبان ۲۵٪، احشام ۲۰٪، خوک‌ها ۲۸٪ و در بخش صنعتی ۶۰٪ بودند. در مقایسه با سال‌های ۱۸-۱۹۱۷، ارزش مبادله غلات با تولیدات صنعتی به یک‌هشتم تنزل پیدا کرده بود. از این رو دهقانان به هیچ‌وجه حاضر نبودند که تولیدات خود را با پول که دیگر فاقد ارزش بود، مبادله کنند. تحت چنین شرایطی بود که حکومت شوراها مجبور به اتخاذ سیاست مصادره غلات شد.

اما پیامد این سیاست صرفاً کاهش در تولید به سطح حداقل معیشت خلاصه نشد، بلکه کاهش در میزان مطلق تولید را هم به همراه آورد، هر چه تولید غلات بیشتر کاهش می‌یافت، به همان میزان هم غله کمتری برای مصادره باقی می‌ماند.

به دنبال کاهش مطلق در میزان تولید غله، گرایش کلی به سوداگری و بازار سیاه هم شکل گرفت که طبیعتاً فشار این پدیده بر تهی‌دست‌ترین اقشار جامعه بیش از دیگران بود. تروتسکی، رهبر ارتش سرخ در طی

جنگ داخلی، خود را در رأس ارتشی می‌دید که عمدتاً از میلیون‌ها روستای تشکیل شده بود. به دلیل موقعیتش دائماً در حال سفر بود و طبیعتاً بهتر از لنین و دیگر رهبران حزب بلشویک با مسائل و مشکلات مبرم دهقانان آشنائی داشت. از همین رو بود که وی یک سال زودتر از لنین پیشنهاد کنارگذاشتن سیاست کمونیسم جنگی و اتخاذ یک سیاست ملایم‌تر و قابل‌انعطاف‌تر را داد. سیاستی که بعدها به «مشی نوین اقتصادی» مشهور شد. پیشنهاد تروتسکی، اما با مقاومت لنین و اکثریت رهبری حزب مواجه شد.<sup>۶</sup>

---

۶- تروتسکی پس از آن که پیشنهاد مشی نوین اقتصادی‌اش پذیرفته نشد، برای دوره کوتاهی به دفاع از نظامی شدن نیروی کار پرداخت. کنگره نهم حزب بلشویک به اتفاق آراء این پیشنهاد را تصویب کرد. سرانجام در سال ۱۹۲۰ بود که مشی نوین اقتصادی پیاده شد. سیاست اخیر برش کاملی بود با نظام اقتصادی فرمانی دوران کمونیسم جنگی. در این دوران نوعی اقتصاد بازار محدود و کنترل شده، آن هم عمدتاً در روستاها و در تولیدات کشاورزی مجاز شد، گسترش صنایع کوچک خصوصی تشویق شد و مسأله سرمایه‌گذاری خارجی مورد مطالعه قرار گرفت.

روی مدودف مورخ سرشناس شوروی ارزیابی‌ای از این مسئله ارائه داده است که مورد تأیید ما نیز هست. وی معتقد است که ادامه سیاست مصادره غلات در فردای خاتمه جنگ داخلی مسبب بحران‌های اجتماعی سال ۱۹۲۱ بود، از آن جمله بود شورش کرونشتات. ادامه آن سیاست خطائی فاحش بود که به بهای سنگینی هم تمام شد.<sup>۷</sup>

از سوی دیگر، سیاست کمونیسم جنگی نه فقط موجب کاهش عددی شمار پرولتاریای روسیه شد، بلکه از نظر جسمانی و روحی هم آن را تضعیف کرد.

میزان مصرف کالری توسط کارگران صنعتی در سال ۱۹۲۱ به ۳۰٪ میزان سال‌های ۱۴-۱۹۱۳ و ۵۰٪ سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۶ کاهش یافته

---

Roy Medvedov, La Revolution d'octobre, Paris 1978, P. 210 -۷

در باره کرونشتات به مقالاتی از لنین و تروتسکی به نشر کارگری سوسیالیستی رجوع

شود.

[http://www.javaan.net/kargari\\_nashr/asare.klasik/Trotzki/kronshtat/kron](http://www.javaan.net/kargari_nashr/asare.klasik/Trotzki/kronshtat/kron)

[shtat.htm](http://www.javaan.net/kargari_nashr/asare.klasik/Trotzki/kronshtat/kron)

سود. این کاهش شدید در مصرف کارگران افتی به مراتب چشم گیرتر در بارآوری نیروی کار به همراه آورد.

بعضی‌ها با تأکید برگزار مستقیم به سوی اشکال تولید و توزیع کمونیستی، به ستایش از سیاست کمونیسم جنگی پرداخته‌اند. لئو کریسمان<sup>۸</sup> که کتاب‌هایش مأخذ آمارهای ارائه شده در این نوشته‌اند، از جمله این ستاینندگان کمونیسم جنگی است. نام‌برده از این دوران با «سال‌های قهرمانی‌های انقلاب کبیر روسیه» یاد می‌کند.<sup>۹</sup> بسیاری از رهبران حزب بلشویک هم در زمره این افراد بودند.

اینان از محدودیت‌ها و قیود ناشی از سیاست‌های تضییقاتی و سهمیه‌بندی که خود از کمبود و فقر ناشی می‌شدند، نظریه عام و جهان‌شمول ساختند و بدین ترتیب از ضرورت‌های مقطعی قوانین تاریخی استنتاج کردند. آنان ستایش‌کنندگان بازگشت به اقتصاد طبیعی

---

L. Kritsman, Die heroische Periode der grossen russischen Revolution – ۸

Wien- Berlin, 1929.

W. H. Chamberlin, The Russian Revolution, vol 2, P. 108 – ۹

بودند، به بیان دقیق‌تر بازگشت به اقتصادی که از سه بخش تشکیل می‌شد. اقتصاد معیشتی، اقتصاد پایاپای و اقتصاد پولی.

کل سنت مارکسیستی و عقل سلیم پرولتاریا همواره علیه کمونیسم فقر استدلال کرده و این الگو را با تمام جذابیت‌های مساوات‌گرانه‌ای که برای بعضی‌ها دارد رد کرده است.<sup>۱۰</sup> الگوی فوق نتوانست کوچک‌ترین پویائی و تحرک لازم برای خروج جامعه از فقر فزاینده‌ای که با آن دست‌به‌گریبان بود بیافریند، بلکه برعکس در اذهان زحمتکشان آن‌چنان اغتشاش و سردرگمی فکری ایجاد کرد که بعدها استالین در سال‌های ۳۴-۱۹۲۸ مزورانه دوباره به آن‌ها متوسل شد.

---

۱۰- مارکس و انگلس بارها علیه کمونیسم فقر هشدار دادند، کمونیسمی که به اعتقاد آن‌ها فقط می‌تواند فقر را سازمان دهد و موجب بازگشت مجدد همان «کثافات کهن» می‌شوند.

## مسئله مذاکرات صلح

جنگ داخلی و تهاجمات نظامی قدرت‌های امپریالیستی، خصوصاً امپریالیزم آلمان، علیه روسیه شوراها تا حدودی می‌تواند منشأ و انحرافات کمونیسم جنگی را توضیح دهد.

در برخورد با مسئله تهاجم نظامی امپریالیست‌ها اکثریت کادرها و رهبری حزب بلشویک مرتکب اشتباه بزرگی شدند. این اشتباه همانا تأخیر در انعقاد پیمان صلح جداگانه با نیروهای محور در جریان مذاکرات صلح برست‌لیتوفسک بود. باید خاطرنشان کرد که البته لنین یک استثناء بود و این نکته مبین آن است که وی در آن ایام به اوج پختگی سیاسی خود رسیده بود.

میان شرایط صلح پیشنهادی از سوی امپریالیزم آلمان در نخستین دور مذاکرات در دسامبر ۱۹۱۷ و شرایطی که بعدها بلشویک‌ها با دشواری بسیار به آلمانی‌ها قبولانند، تفاوت فاحشی وجود داشت. ادر پی قطع مذاکرات دور اول. امپریالیزم آلمان عملیات جنگی را از سر می‌گیرد و



به پیش روی‌های سریعی در روسیه شوراها دست می‌یابد. واضح است که در دور دوم مذاکرات این تغییر اوضاع به ضرر روسیه بود و آلمان‌ها دست بالا را داشتند.]

از دید بخش قابل‌ملاحظه‌ای از کارگران و خرده بورژوازی شهری شرایط دور اول مذاکرات هنوز قابل‌قبول بود، درحالی‌که از شرایط دور بعدی صرفاً تحقیر ملی و خیانت به آرمان و منافع پرولتاریای روسیه و جهان استنباط می‌شد. افزون آن که سرزمین پهناور و غنی اوکراین هم به آلمان واگذار شده بود که این مترادف بود با گسستگی ائتلاف مابین بلشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرهای چپ انجامید و از سوی دیگر عامل مهمی در برانگیختن آتش جنگ داخلی شد.

اکثریت کادرها و کمیته مرکزی حزب بلشویک با امضای فوری پیمان صلح در دور اول مذاکرات برست لیتوفسک مخالفت کردند، به این امید که با کنش دادن وضع موجود - در واقع موضع نه جنگ و نه صلح تروتسکی - شرایط در جبهه‌ها به نفعشان تغییر خواهد کرد. البته، این

موضع با احساسات اکثریت جمعیت شهری روسیه منطبق بود، اما به هیچ وجه با آمال توده‌های روستائی همخوانی نداشت، امیال سربازان فرسوده ارتش در حال فروپاشی که جای خود داشتند!

مهم‌تر آن که این موضع هیچ چشم‌انداز و بدیل مشخص دیگری ارائه نمی‌داد. نوید سرنگونی فوری امپراطوری‌های هابسبورگ و هوهنزولرن! چه کسی تحقق آن را می‌توانست تضمین کند؟ سازماندهی فوری یک جنگ انقلابی، آن هم با ارتشی که دیگر وجود خارجی نداشت!

تنها دست آورد عدم انعقاد فوری پیمان صلح عبارت بود از اشغال سرزمین‌های بیشتر توسط آلمان و جداسدن سرزمین پهناور و غنی اوکراین از جمهوری شوراها. لنین پیش‌تر از این نیز روزبه‌روز وقایع را پیش‌بینی کرده بود. بار دیگر شاهد آن هم که انقلاب مجبور شد بهای بسیار گزافی برای اشتباهاتش بپردازد.

---

۱۱- هورهنزولرن و هابسبورگ به ترتیب اسامی خاندان‌های سلطنتی آلمان و اطریش- مجار

بودند.

## ارعاب سرخ

مسئله رعب و وحشت، صرف‌نظر از زیاده‌روی‌های غیر قابل‌اغمازش، آن‌طور هم که بعضی‌ها وانمود می‌کنند مسئله کاملاً روشنی نیست. برای روشن‌تر شدن مطلب کافی است به تجربه جنگ داخلی اسپانیا رجوع کنیم. در طی آن رویدادها نه فقط استالینیست‌ها، بلکه آنارشیست‌ها، سوسیال دموکرات (راست، میانه و چپ، بدون استثناء) و هم چنین بسیاری از گروه‌های کارگری مستقل و غیر متشکل به اقدامات موسوم به ارعاب سرخ، آن هم در ابعادی گسترده روی آوردند. اینان تا حدودی راه و چاره دیگری در پیش پای نداشتند.

آن زمان که انسان با دشمنی بی‌رحم، شکنجه‌گر و آدم‌کش مواجه است که از هیچ جنایتی ابا ندارد که فرزندان و همسران فعالین سیاسی را به گروگان می‌گیرد که اسیران جنگی و مخالفان سیاسی‌اش را بدون محاکمه و به طور دسته‌جمعی اعدام می‌کند، آری در چنین شرایطی عقل سلیم به انسان حکم می‌کند که دست‌کم به‌منظور کاهش میزان

تلفات آتی خود، به عملیات متقابل و بازدارنده متوسل شود، شاید این جنایت‌پیشگان به امید آن که بهای کمتری در ازای جنایات خود بپردازند دست از فجایع خود بردارند.

باید خاطرنشان شویم که بعد از پیروزی انقلاب اکتبر لنین همواره از مستولی شدن جود وحشت و ارباب بر جامعه به شدت واهمه داشت. در همین رابطه او می‌گوید:

«ما را سرزنش می‌کنند که چرا افراد را بازداشت می‌کنیم آری این یک واقعیت است همین امروز رئیس بانک دولتی را بازداشت کردیم. ما را سرزنش می‌کنند که سیاست رعب وحشت را به کار گرفته‌ایم. خیر، چنین نیست. آیا مشی ما اعمال همان رعب و وحشتی است که در طی انقلاب کبیر فرانسه انسان‌های بی‌سلاح را به زیر تیغ گیوتین فرستاد. خیر ما کمترین شباهتی با آن‌ها نداریم و امیدواریم که هیچ‌گاه کارمان به آن مرحله نکشد. به این نکته خوش بینم، چرا که نیرومند هستیم. اگر کسی را دستگیر کنیم چنان چه متعهد شود که در آتیه به عملیات

خوابکارانه متوسل نخواهد شد بی‌درنگ آزاد خواهد شد. بسیاری تعهد دادند و آزاد شدند.<sup>۱۳</sup>

علی‌رغم گذشت‌های اولیه بلشویک‌ها، ضدانقلاب بی‌شرمانه مرتکب فجیع‌ترین جنایات شد. کراسنف، کالدین و سایر تیمساران و افسران رژیم تزاری که در جریان قیام اکتبر دستگیر شده بودند با سپردن تعهد آزاد شدند؛ اما همین آقایان پس از آزادی بی‌درنگ تعهد خود را زیر پا گذاشتند، اسلحه به دست گرفتند و خون هزاران کارگر را به زمین ریختند.

انسان یک‌بار مرتکب اشتباه می‌شود، دو بار مرتکب اشتباه می‌شود، اما مسلماً بعداً درس می‌گیرد و اشتباه خود را جبران می‌کند. آیا جای تعجب است اگر توده‌ها برای دفاع از خود به مقابله‌به‌مثل دست زدند.

---

۱۳- سخنرانی لنین در جلسه مشترک نمایندگان شوراهای کارگران پتروگراد و نمایندگان جبهه‌های جنگ در ۴ نوامبر ۱۹۱۷. مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی، جلد ۷، ص ۲۹۷.

۱. آر. ویلیامز در گزارشش گوشه‌هایی از عملیات جنایت‌کارانه این قربانیان به اصطلاح وحشت سرخ را برملا می‌سازد. وی می‌نویسد:

«سفیدها [ضد انقلابیون] مهمات و تجهیزات جنگی را در داخل کامیون‌های صلیب سرخ مخفی می‌کردند تا آن‌ها را به جبهه ارتش سفید برسانند».<sup>۱۳</sup>

در گزارش ویلیامز سند دیگری است که از گذشت‌های بسیار سخاوتمندانه انقلابیون نسبت به ضدانقلاب در هنگام تسخیر کاخ زمستانی حکایت می‌کند. وی می‌نویسد که دانشجویان و افسران دانشکده افسری خود را تسلیم می‌کنند. کاخ زمستانی به دست مردم می‌افتد. جمعیت پس از آن که از وجود شکنجه‌گاه‌های متعدد در طبقه تحتانی ساختمان مطلع می‌شوند به خشم می‌آیند. آنتوف افسنک که رهبری مردم در عملیات حمله به کاخ زمستانی را به دست داشت در کتابش می‌نویسد:

---

A. R. Williams, *Durch die russische Revolution*, Berlin, 1992, pp. -۱۳

«رو به مردم ایستادم و بانگ بر آوردم» اولین کسی از ما که انگشت روی این افسران زندانی دراز کند به دست خودم کشته خواهد شد ... آیا متوجه عاقبت دیوانگی خود هستید؟ شما با کشتن یک گارد سفید زندانی در واقع انقلاب را می‌کشید، نه ضدانقلاب را. من به‌خاطر این انقلاب بیست سال از زندگانیم را در تبعید و زندان گذرانده‌ام ... از نظر من انقلاب چیزی به‌مراتب زیباتر و باارزش‌تر است. آن آزادی است، آری آزادی برای همه. شما جان و مال خود را در راه انقلاب می‌دهید، اما چیز مهم‌تر دیگری را هم باید فدا کنید ... احساساتان را هم باید هدیه انقلاب کنید. تعهدتان در قبال انقلاب را باید ورای ارضای شور و هیجانات لحظه‌ای قرار دهید. شما شجاعت آن را داشتید که انقلاب را به سرمنزل پیروزی برسانید. اینک زمان آن رسیده که به نام غرورتان علو طبعتان را هم به اثبات برسانید. آری شما انقلاب را دوست دارید. تنها خواهش من از شما این است که آن چیزی را که دوست دارید

نکشید»<sup>۱۴</sup>

---

۱۴- مأخذ قبلی، ص ۱۲۶.

به دنبال خشونت‌های وحشیانه و جنایات ضدانقلاب جو جامعه هم تغییر می‌کند. آیا این تغییر باید موجب شگفتی شود؟

لیکن، حدود و ثغور ارباب ناشی از تغییر شرایط را باید تدقیق کرد. آمار رسمی رقم کل قربانیان وحشت سرخ را تا مارس ۱۹۲۰ حدود ۸۶۲۰ نفر گزارش می‌دهد. موریزه این رقم را کمی بیش از ده‌هزار نفر برآورد می‌کند. بعد از شکست ارتش‌های سفید به رهبری دنکین و کلچاک، حکومت شوراهای مجازات اعدام را لغو می‌کند؛ اما ماه‌ها بعد از آغاز تهاجم نظامی لهستان به اوکراین در ماه مه ۱۹۲۰ بود که مجازات اعدام مجدداً برقرار می‌شود.

جو اجتماعی حاکم بر روسیه شوراهای در این ایام بسیار متفاوت با آن چیزهایی است که مورخان از آن به یاد کرده‌اند. گواه این ادعا نوشته موریزه است که خود شخصاً در محاکمه یکی از افسران عالی‌رتبه ارتش سفید حضور داشته است. وی در رابطه با محاکمه فوق که در ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۱ در مسکو جریان داشت می‌نویسد:



«به‌خاطر ندارم که در هیچ یک از محاکماتی که تا کنون در آن‌ها حضور داشته‌ام قضاوت و حصار این‌چنین نسبت به متهم اظهار همدردی کرده و روی خوش‌نشان داده باشند. در مسند قضاوت سه قاضی بسیار جوان نشسته بودند. دادستان نیز، هم‌سن‌وسال آن‌ها بود. حدود چهارصد سرباز جایگاه تماشاچیان را پرکرده بودند. در جایگاه متهمین افسری با لباس مندرس نشسته بود که حدود سی و پنج سال از عمرش می‌گذشت و گروهبانی به‌ظاهر مسلح از او مراقبت می‌کرد، آن هم به‌صرف انجام‌وظیفه و رعایت مقررات دادگاه. بین متهم و سایرین هیچ حصار وجود نداشت. چهار سرباز مسلح فضای خالی بین جایگاه متهم و وکیل‌مدافعش را پرکرده بودند تا از این طریق بهتر بتوانند جریان محاکمه را دنبال کنند ...»

«تو گوئی که آدم در یک جلسه مناظره داغ شرکت داشت تا یک دادگاه انقلاب، مناظره‌ای شورانگیز و حاد بین افرادی با عقاید متفاوت برای

دستیابی به حل یک موضوع وجدانی و اخلاقی و نه جریان محاکمه یک ضدانقلاب جنایت کار»<sup>۱۵</sup>.

گالکین با آن که مسلحانه علیه حکومت شوراها اقدام کرده بوده، اما به مجازاتی بسیار خفیف محکوم می‌شود و پس از گذشت اندک زمانی بخشوده می‌شود. خود وی بعدها نقل می‌کند که در دادگاه مدعی شده بود که به‌واسطه تجربه‌اش با ضد انقلابیون، تنفرش از دیکتاتورهای سفید به‌مراتب بیشتر از انقلاب بوده است. دادگاه هم سخنان او را باور می‌کند.

## چکا

مسئله چکا کاملاً با مسئله‌ای که در بالا بدان اشاره شد متفاوت است. مسائلی که در بالا به آن اشاره شد عمدتاً یک سلسله اقدامات ارعابی مشخصی بودند در طی دوران جنگ داخلی، درحالی‌که موضوع چکا

---

A.Morizet, Chez Lenine et Trotsky, Renaissance du Livre, Paris 1922, -۱۵

عبارت است از تأسیس یک سازمان و دستگاه دولتی که نه تنها گرایش به دائمی شدن و نهادی شدن در جامعه داشت، بلکه مصون از هرگونه کنترل و نظارتی بود.

یک شکنجه‌گر فاشیست را پس از محاکمه درملاءعام حتی می‌توان اعدام کرد و لیکن یک مأمور پلیس سیاسی مخفی را هیچ‌گاه نمی‌توان زیر کنترل درآورد.

بایگانی و اسناد چکا که به شکرانه گلاسنوست گورباچف اخیراً انتشار یافتند نشان می‌دهند که این دندان از همان ابتدا کرم‌خورده بود. البته این امر به‌هیچ‌وجه در صداقت بی‌چون‌وچرا و نیت خیر دزرژنیسکی، پایه‌گذار و نخستین مسئول چکا کوچک‌ترین خدش‌های وارد نمی‌آورد. در اثبات ادعایمان کافی است به این واقعیت تلخ اشاره کنیم که اعضاء و مأموران چکا درصدی از آن چه را که در مبارزه علیه سوداگران،

محتکران و خرابکاران اقتصادی به نفع دولت ضبط می‌کردند را به‌عنوان پاداش به خود اختصاص می‌دادند.<sup>۱۶</sup>

از سوی دیگر، چکا از هرگونه بازرسی‌ای معاف بود و در برابر هیچ نهادی هم پاسخ‌گو نبود. این دینامیسم خطرناک به‌زودی اثرات مخرب خود را به منصفه ظهور گذاشت، به‌طوری‌که در همین رابطه لطیفه‌ای رایج شد که از تلخی این واقعیت حکایت می‌کرد. لنین برای مارتف رهبر منشویک‌های چپ که دوست دیرینه‌اش بود، ارزش و اعتبار خاصی قائل بود. مضمون لطیفه مزبور این بود که روزی لنین مارتف را به کرم‌لین فرامی‌خواند و یک گذرنامه جعلی به او می‌دهد و می‌گوید: «فوری کشور در ترک کن، وگرنه چکا تا چند روز دیگر تو را هم دستگیر خواهد کرد و در صورت وقوع آن از دست من هم در برابر چکا کاری ساخته نخواهد بود».

---

Chamberlin op cit.pp. 305-306. -۱۶

ج. لگت، مورخ مرتجع با وجود این که دید شدیداً خصومت‌آمیزی نسبت به حکومت بلشویک‌ها دارد، مع‌هذا اذعان دارد که درجه استقلال و خودکامگی چکا دقیقاً تابع شرایط و اوضاع و احوال بود:

«در برخوردها و اصطکاکات اجتناب‌ناپذیر مابین خشونت‌های غیرقانونی چکا و نظام قانونی شوراها که کمیساریای خلق در امور دادگستری نماینده آن بود، هرگاه رژیم در معرض خطر قرار می‌گرفت چکا دست بالا را داشت، اما به مجرد آن که خطر مرتفع می‌شد، کفه به نفع کمیساریا سنگینی می‌کرد»<sup>۱۷</sup>.

لنین شخصاً به شدت خواهان بنای دولتی بود که شالوده‌اش بر قانون استوار باشد. وی در راه تحقق این مهم نظر بسیار مساعدی داشت. برای نمونه در جریان مناقشه‌ای که در سال ۱۹۲۱ به دنبال خاتمه جنگ داخلی در رابطه با مسئله اصلاح پلیس سیاسی مابین کامنف و دزرژینسکی رخ داد، لنین به حمایت از کامنف سوءقصد‌های سیاسی و

---

G. Leggett, *The Cheka: Lenins political police*, Oxford, 1981, p.171 - ۱۷

حراست از خطوط راه‌آهن و انبارهای دولتی محدود شود و مابقی فعالیت‌های دفاعی و سیاسی باید در حیطه وظایف کمیساریای امور دادگستری قرار گیرد.

درعین حال باید به این نکته هم توجه داشت که چکا به‌هیچ‌وجه مخلوق حزب بلشویک یا لنین نبود. سوسیال رولوسیونرهای چپ بیش از هر کس دیگری در پایه‌گذاری و اداره آن نقش داشتند؛ اما نمی‌توان منکر این واقعیت شد که از همان ابتدا تأسیس چکا گرایش به‌سوی هر چه بیشتر مستقل شدن و خارج از چارچوب هر نوع کنترولی قرار گرفتن در آن وجود داشت. در این رابطه ویکتور سرژ اصطلاح انحطاط حرفه‌ای را به کار می‌برد. بدین ترتیب ما معتقدیم که تأسیس چکا بی شک یک اشتباه بود.

منبع: کتاب «در دفاع از مارکسیسم ویژه انقلاب اکتبر» زمستان ۱۳۶۸